



نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق

تحقیق: جلال متینی

از این مملکت رفت و آن کسی که قائم مقام او شد، اسم دواخانه را تغییر نداد چرا؟ برای این که مشتریان این دواخانه اعتماد به آن اسم داشتند. اگر این شخص می گفت که دواخانه من دواخانه نیاطی است، شاید مشتریان از بین می رفتند ولی یک چندی که گذشت و مردم که با این دواخانه داد و ستد کردند دیدند که یونانی هم مثل شورین است آن وقت اسمش را عوض کرد و دواخانه یوناطی (نام این دواخانه یا سه ضبط در صورت مذاکرات مجلس شورای ملی نوشته شده است.) گذاشت. قانون اساسی ما از علامت صنعتی و اسم یک دارالتجاره ای کمتر نیست. قانون اساسی ما با یک حوادثی تصادف و مقابله کرده است که این حوادث در یک قرن در یک مملکت پیدا نشده است قانون اساسی ما وقتی با این خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده بگوئیم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم. ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس الوزراء داریم، ما شاه غیر مسئول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت میراست و فقط وظیفه اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رئیس دولت یا یک وزیری اظهار کرد آن وزیر می رود توی چانه اش می نشیند. آن وقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سر کار می آورد. خوب اگر شما می خواهید که رئیس الوزراء شاه بشود با مسئولیت این ارتجاع است و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد و اگر شاه بشوند بدون مسئولیت این خیانته به مملکت است برای این که یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی اثر شود. هیچ معلوم نیست کی به جای او می آید؟ اگر شما یک کاندیدائی دارید و کسی را پیش خود معین کردید بفرمائید ما هم ببینیم بعد از آن که ایشان شاه غیر مسئول شدند آن رئیس الوزرائی که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای سیدیعقوب به بنده نشان بدهند بنده نوکر شما، چاکر شما و مطیع شما هستیم. من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر بود تا حالا سر درآورده بود، پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر در آورده و اظهار ملیت (در کتاب دکتر مصدق و نطق های تاریخی او... «منتی» ص ۱۴۱.) کند و خدمتاتی هم کرده است، بنده به عقیده خودم خیانت صرف می دانم که شما یک وجود مؤثری را بلائز بکنید. پس خوب است یک کسی که بتواند قائم مقام او بشود معلوم کنید بعد این کار را بکنید، اول چاه را بکنید، بعد منار را بلند کنید، این نسبت به امور داخلی.

اما نسبت به امور خارجی البته در امور خصوصی اگر یک اشخاصی یک کارهایی کردند و یک زحماتی کشیدند، اگر اشخاص یک فداکاری هایی کردند آن را مفت و مسلم از دست نمی دهند البته در مجلس یک اشخاصی هستند که تجارت کرده باشند و اشخاصی هم که تجارت نکرده باشند می دانند وقتی که یک تاجری تجارتخانه خودش را به یک اسم معروف کرد یا یک علامت صنعتی داشت که همه او را شناختند این تاجر آن اسم را تغییر نمی دهد برای این که آن اسم سبب شده است که مردم به آن اعتماد داشته باشند. بنده من باب مثال عرض می کنم که در این جای یک دواخانه بود معروف به شورین که خوب دوا می ساخت بعد از آن که آن دواخانه را فروخت و

نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق

«خدا یا تو شاهد باش. من خدا را به شهادت می طلبم که عقیده ام را می گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می دانم. قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطنخواهی و هر آدمی که به شخص رضاخان پهلوی ارادت مند است و عقیده دارد باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی متزلزل شد ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد. آن وقت رضاخان پهلوی هم هر گونه حکومتی را دلارا باشد مطلوب نیست. بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی دانم که قابل تغییر نباشد بلکه قانون اساسی را کار بشری می دانم و بشر هم او را باید تغییر بدهد ولی وقتی یک ضرورت تامی پیدا کند و تمام معایب و محاسنش سنجیده شود و عجله در کار نباشد و با اشخاصی

که خیرخواه مملکت هستند مشورت شود ولی نه به یک عجله و شتابی که امروز اگر این شجره خبیثه بیخ بر نشود مملکت فلان می شود. این را بنده ضروری و فوری نمی دانم. حالا بنده هم می گویم ضروری است ولی فوری نمی دانم که شما یک قانون اساسی را که در واقع استقلال ما را حفظ می کند و یک قانون اساسی که اسلامیت و قومیت ما را حفظ می کند، امروز که هزار طور ایراد هست تغییر بدهند بنده که صلاح نمی دانم و البته آقایان محترم هم مقصودشان این نیست که یک مواد از قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین المللی مؤثر باشد. ولی عرض کنم که این طور تغییر ماده قانون اساسی یک سابقه می شود که قانون اساسی را به کلی سست و متزلزل می کند که هر ساعت یک نفر اراده کرد، بیاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم این اصولی را که همه چیز ما را تأمین می کند تغییر بدهد

در صورتی که مجلس رئیس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری فکر نکرده بیایند این جا رأی بدهند که ما می خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهم. قانون اساسی را باید فکر کرد و دید چطور باید تغییر داد و چه چیزش را می خواهید تغییر بدهید و در چه موقع می خواهید تغییر بدهید؟ بعد هم بنده عرض کردم شما که می خواهید آقای رئیس الوزراء را شاه بکنید، ایشان یک وجود مؤثری هستند که می خواهید بلائز بکنید. خیایا تو را به شهادت می طلبم که آنچه گفتیم عقیده خودم بود و این در خیر مملکت است می گویم و این جا عتبه آقایان را می بوسم و مرخص می شوم. (خارج شدند.)

بعد آقا سید یعقوب اخطار قانونی کرد و گفت آقای مصدق السلطنه نسبت به ۷۷ نفری که یک مسأله را که حافظ ملت بوده امضاء کرده اند، گفتند: بی فکر. بعد داور در سخنان مشروح خود از جمله گفت: «آقای دکتر مصدق در هر کدام از تکه های صحبت هایشان قسمی خوردند و بعد گفتند که من مسلمانم و وطن خودم را دوست می دارم. بنده هم بدون قسم عرض می کنم که مسلمانم و گمان می کنم آقایانی هم که این ورقه را امضاء کردند در این که مسلمان هستند نه خودشان شکی دارند و نه دیگران (بعضی از نمایندگان - صحیح است.) بعد نوبت به دولت آبادی رسید «نایب رئیس - آقای دولت آبادی مخلقی؟ دولت آبادی - بلی. جمعی از نمایندگان - مذاکرات کافی است.

نایب رئیس - بنده عقیده ام این است آقایان تامل بفرمائید تا تمام آقایان مخالفین و موافقین صحبت خودش را بکنند» سخنان یحیی دولت آبادی در مخالفت با ماده واحد «آقای دولت آبادی (اجازه). دولت آبادی - مخالفت بنده با ترتیب تنظیم این لایحه و با بعضی از مواد آن است و چون مربوط می شود به اساس کار از این جهت خواستم

مخالفت خودم را عرض کنم. این جا سه مسأله است که باید خوب توجه کنیم. یکی مسأله قاجاریه است. یکی مسأله رضاخان پهلوی رئیس الوزراء و رئیس عالی کل قواست و یکی مسأله قانون اساسی است و اینها مسائلی است که این جا مذاکره کردند و هر کس در این جا حرف می زند، آقایان تصور می کنند که با قاجاریه همراه است. این طور نیست! آقا سید یعقوب - معنایش این است. وقتی کاغذ به دستش می داند می گفت بگذار، کتاب که به دستش می داند می گفت بگذار آنجا میاید میکرب به دستشان برود. دیگر قضیه جنس بود که همین آقای ارباب کیخسرو قضیه جنس را به بنده فرمودند و اظهار دلنگی کردند که دست آخر بنده از جیب خودم پول گذاشتم و دادم به مردم خوردند برای این که پادشاه حاضر نشد جنس را خوراری ده تومان کمتر بفروشد. این قضایا را تاریخ ضبط می کند. بنده رفتم فرح آباد ایشان هم که اعلیحضرت بودند چیزهایی است که در کتاب رئیس) نظم مجلس هم با بنده نیست اگر با بنده بود می دانستم چطور نظم بدهم. عرض می کنم روزی که ماده ۳۶ در این طاق اخیر مطرح شد ما در تحت فشار واقع شده بودیم که اسم آن را بیشتر می شود فشار گذاشت تا این که حالا هست به ما فشار آوردند که باید سلطنت در خانواده محمدعلی میرزا بماند (آقای یاسائی اجازه خواستند.) دولت آبادی (خطاب به یاسائی) بلی حالا فشار نیست، خوب است اجازه نخواهید هیچ فشار نیست خوب حرف می دانم که فشار نیست و این حرف هایی که می زند و او هم است و نکرديد. اعلیحضرتا، من به شما می گویم که اگر در این مملکت یک کسی پیدا شد که بهتر از شما به این کتاب رفتار کند، او پادشاه خواهد بود. رنگش سرخ شد و بگفت که این را از قول خودم نگفتم بلکه از قول امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم که در شب وفات به حسین فرمودند: «لا یستبقنکم احد بالعلم بالقرآن». این تمام شد. بعد از آن وقایعی پیش آمد، در مسأله قشون شرحی نوشتم جواب های مزخرف دادند تا به حال بنده همیشه می دانستم که این سلطنت از ابتدا اساس نداشته است و حالا هم اساس ندارد. ولی باید کرد؟ این بود بنده در آن مجلس با این ماده مخالفت کردم و گفتم بنده هیچ همراه نیستیم با این ماده. خوب آمدیم نسل پیدا شد ولی لیاقت نداشت. چه کنیم؟ شاید اولاد ذکور نداشت پادشاه زن درست کنیم؟ از این حرف ها در آن مجلس بسیار زده شد که اگر در دفاتر مجلس باشد و بنده در آن روز مخالف با این ماده بودم حالا هم مخالف زیر این ماده به اراده ملت گذارده نشده و به فشار گذارده شد!

حالا برویم به مطلب. پس، پیش بنده هیچ اشکالی نیست که سلطنت در خانواده قاجاریه باشد یا نباشد چرا؟ برای این که می دانم این ماده اساساً غلط است معذک وقتی که ملت جمع شدند و شاه درست کردند، بنده هم در اسلامبول بودم و تلگراف



سیاوش اوستا آقای خامنه ای چشم شما روشن!

یکی از دوستان بسیار قدیمی که بیش از ۲۵ سال بود او را ندیده بودم برای شرکت در مسابقات جهانی فوتبال از کشور خارج شده و توفقی در پاریس داشت و ناگهان بدون قرار قبلی به دفترم آمد، در ابتدا او را نشناختم اما پس از این که خودش را معرفی کرد به یاد آن روز گران خوش گذشته سفره دل باز شد.

او امروز پست بسیار بالائی در رژیم اسلامی دارد و از بسیاری مسائل پشت پرده آگاه است. برای تعریف می کرد که به همراه زن و دخترش به دوی رفته بود و چشم های تیز و هیز تازیان بر ناموسش او را عصبانی کرده بود و همو برای شرح می داد که چگونه دختران جوان سرزمین پارس در دبی به حراج نهاده شده اند. می گفت من در هتل و خیابان های شهر که بودم احساس می کردم که در فاحشه خانه ها قدم می زنم. همو راز دیگری را برایم گفت که از آن بی خبر بودم. گفت تعداد مسافران به ویژه دختران جوان برای رفتن به حج عمره بسیار زیاد شده است. با ۴۰۰ یورو به حج عمره می روند و با چند رفت و برگشت...

حاج خانم جوان در ایران صاحب خانه و اتموبیل و غیره می شود. این دوست سابق از من می خواست تا ما این مسائل را در خارج از کشور مطرح کنیم. تا شاید آقای خامنه ای سر غیرت بیاید و کاری کند به ایشان گفتم ساعت خواب، دیگر حالا تنها کسی که از این همه فساد بی خبر است، خواجه حافظ شیرازی است. جدا از این که تاکنون چند آخوند که در دختر فروشی ایرانیان و صدور آنها به آغوش تازیان منطقه دست داشته و بازداشت شده اند، روزنامه ها نیز مرتب از این خبرها می نویسند و همان آقای یلانکه قزوینی که نام حسن عباسی مرا زدیده است نیز در سخنرانی های فراوانی به این مسئله اشاره کرده و از همه مهمتر فیلم فقر و فحشاء مسعود ده نمکی در تیراژ صدها هزار در ایران پخش شده است و خود ده نمکی نسخه هایی برای آقای خامنه ای فرستاده است. اما این جوان سابق پافشاری می کرد تا این مسئله را مطرح کنیم وی اشاره ای داشت به چند اقدام ما که موجب شده بودیم تا آقای خامنه ای فتوای خود را عوض کند.

مسئله ای که در تاریخ فقهاتی جهان بی سابقه است! یکی مربوط به سال ۷۴ می شد و تحریم موسیقی در پی فتوای از سوی دفتر خامنه ای که ما جنجال جهانی به راه انداختیم و از آقای شجریان خواهش کردیم تا کنسرت های اروپائی خود را به خاطر تحریم موسیقی از طرف رهبر جمهوری اسلامی و شلاق زدن عروس و داماد مشهدی در شب عروسی شان کنسل کند. آقای شجریان برنامه هایش را کنسل نکرد اما در ۱۱ سال پیش این مرد دلیر ایران بودند که کنسرت های از ایران آمده را تحریم کردند و پس از مدتی نیز آقای خامنه ای طی صدور فتوئی دیگر حرف سابق را پس گرفت.

مسئله دیگر به قتل های زنجیره ای مربوط می شود که هفته ها پس از ترور فرورها و مجید شریف و... که همه آن ترورها را محکوم کرده بودند. به جز آقای خامنه ای، مادر همین ستون نوشتیم که تمامی ترورها با فرمان و فتوای رهبری انجام شده است. این دوست سابق مدعی بود که پس از نوشتن این مطلب آقای خامنه ای در نماز جمعه اعلام کرد که فتوای از سوی او برای ترور آن عزیزان صادر نشده است و همانجا بود که وزارت اطلاعات خاتمی رسماً اعلام کرد که این وزارتخانه ترور می کرده است و آن جنجال ها به راه افتاد... در مورد دیگر حکم اعلام دکتر هاشم آغاچری بود که باز ما نوشتیم که بر اساس ابتهاج آقای خامنه ای حکم اعدام نمی تواند برای آن استاد شجاع عملی شود. پس از چندی شخص رهبری دستور داد تا پرونده بازبینی شود و اینکه دکتر آغاچری آزاد است و در کنار خانواده و یاران زندگی می کند. وقتی دوست قدیمی این موارد را برشمرده، من با خود گفتم چه عیبی دارد که ما این چند خط را بنویسیم و به آقای خامنه ای بگوئیم که آقا چشمستان روشن که در هنگامه رهبری شما یکی از مرغوبترین کالاهائی که از ایران به خلیج فارس و آغوش های تازیان صادر می شود نه اسلام است و نه انقلاب اسلامی شما و خمینی، بلکه این دختران جوان سرزمین اهورائی هستند که در دوران اقتدار کامل شما بر تمامی قوا و نیروهای کشور تن فروشی می کنند. تن فروشی در عشرتکده های ایران و عربستان سعودی و کویت و بحرین و دبی... و واقعاً چه شغل و حرفه ای، برای فردی که تعصب ناموسی او و به ویژه پدرش و مادرش بی اندازه خشن و نابخشودنی بود.

مسائل آهای خامنه ای روزی روزگاری در رابطه با یک خواستگاری و عروسی، وقتی داماد خواسته بود عروس خانم را بدون چادر لحظه ای ببیند خشمگین شده و بر آشفته بود و با خشونت تمام اقدامات را از اتاق بیرون کرده بود. آن هم عروسی که از فامیل درجه یک حاج خانم نبوده است. حالا این حاج خانم های جوانی که صدتا صدتا به حج عمره می روند برای تن فروشی، در هنگامه ای است که آقای خامنه ای رهبر بلانماغ کشور است و نه رقیبی بنام هاشمی دارد و نه سید خندان بنام خاتمی. آیت الله حسن ابطحی پدر محمدعلی ابطحی بخاطر اعتراض به همین وضع فساد در داخل کشور ده روزی است که زندانی شده است و هیچکس از او خبری ندارد و با همه این طیل های آزادی در ایران که می زند، فرزند ایشان یعنی آقای محمدعلی ابطحی که رئیس دفتر رئیس جمهور و نور چشم آقای خامنه ای بوده است شجاعت طرح این مسئله را ندارد و می ترسد به دنیا اعلام کند که بابا، پدر من را مدتی است بازداشت کرده اند. آنها هم آخوندی که رهبران کنونی کشور (و حتی مرده های آنها) از خامنه ای و بهشتی و هاشمی گرفته تا باهنر و غیره بارها و بارها مهمان او در مشهد بوده اند و سخنران کانون بحث و انتقاد دینی ایشان.

پس همه با هم بگوئیم آقای خامنه ای چشم شما روشن.

www.awesta.net